آفـریدن ملـت وحکـومـت بـرشـالـوده « منـش ِمـردمـی »

پیدایش ملت وحکومت ازمنش ِمردمی

==============================

تضادِ« منش مردمی» با «هـوّیت جهادی»

==============================

منش مردمی وسیمرغ ِعطار

فریدالدین عطار

از« منش مردمی » است که ملت وحکومت وحقوق واقتصاد وهنر، پیدایش می یابد . « منش مردمی » ، بذریست که درشکل دهی به ملت وحکومت (کشورآرائی= سیاست) و درحقوق واقتصاد وهنر، میشکوفد وپدیدارمیشود . این منش مردمیست که زادگاه ملت وحکومت حقوق واقصاد در فردیتش هست . انسان ، درفرهنگ ایران ، « مردم = مَر+ تخم = امـرو+ تخم » نامیده میشد ، که به معنای « تخم یا بذرودانه خوشهِ ارتا » هست ، و « ارتای خوشه = ارتاخوشت = اردیبهشت » نام دیگر، سیمرغ = خدای ایران » است . « وَشی » دربرخی زبانهای ایرانی به معنای « خوشه » ودربرخی زبانهای دیگرایرانی به معنای « باز، مرغ » است . چنانکه « فره وشی = فروهر » به شکل « انسان بالدار» نقش میشود . همانسان « قوش » که به معنای مرغست ، دراصل همان واژه « خوشه » است . علت نیز اینست که فرهنگ ، خدا را « شخصی » نمیدانست که « فراسوی گیتی واجتماع » میباشد ، بلکه « خدا » ، بیان « پیوستگی ملموس ومحسوس بذرها ی متنوع یا جانهای گوناگون » بود . انسان که « مردم = مر+ تخم » باشد ، بذرِیک خوشه شمرده میشد . به

عبارت دیگر، خدا ، مجموعه به هم پیوسته افراد بود که درهمآهنگی وهمکاری وهمروشی میتوانستند باهم شادی وجنبش وبینش وروشنی بیافرینند. خدا، اجتماع وحکومت وملت بود . خدا را « مجموعه انسانها دانستن » ، طبعا ، دادن اولویت به « انسان واجتماع وحکومت » بود . خدا ، چیزی جز« مجموعه انسان دراجتماع ودرملت ودرحکومت » نبود . از آنجا که این تخم های خوشه را کاملا متنوع میدانستند، طبعا ، پیوند « فردیت ها در اجتماع » ، نخستین ارج را پیدامیکرد . خدا درفرهنگ ایران ، موجودیت تئولوژیکی ومتافیزیکی (ماوراءالطبیعی) نداشت ، بلکه موجودیت « انسانی واجتماعی وحکومتی و حقوقی » داشت . بدینسان حکومت وزمان (تاریخ) ، تابع اولویت انسان ، و « همآفرین شوی افراد باهم درخود جوشی شان » بود . خدا ، « پیوستگی افراد به هم ، برای آفرینندگی شادی وروشنی وبینش » بود . خدا ، پدیده واقعیت یابی سازمان وهمآهنگی افراد درملت وحکومت بود . خدا ، تارها وپودها ئی بود که افراد را دراجتماع وملت به هم پیوند میداد . خدا ، دراین کارهای پیوند دهی وسازمان دهی انسانها باهم ، واقعیت می یافت ، وخودِانسان ، سرچشمه این پیوند یابی وسازمان یابی شمردع میشد ، نه مفعول وتابع اراده ای که آنهارا با امرونهی، وحدت میدهد. سیمرغ ، پیکریابی چنین سراندیشه ای بود ، وهرانسانی، چنین «منشی » داشت .

سیمرغ (دراوستا ، سئنامورو = مُرغ سئنا ، نامیده میشود . مرغ سه نای= مرغِنی = مرغ نی نواز، مرغی که با نوای نی وموسیقی ، اجتماع وحکومت را درشادی میآفریند) ، درداستانهای ایران ،« خوشه همه جانها= سیمرغ » ، برفراز درختی درمیان دریای فراخکرت است که خودرا درگیتی میافشاند وبدینسان ، گیتی آفریده میشود، ودراین شکل افشانندگیِخود درگیتی ودرانسانها ، « اَمرو = عمرو ، ودرعربی : ابو مره » نامیده میشود . ازاین رو انسان یا « مردم = مَر+ تخم = امرو+ تخم » هست . بنا براین ، جان هر انسانی یا مردم بطور کلی ، تخم خدای ایران هست که گوهرش «

خوشه تخمهای همه جانهاست » . و این « تخمِ خوشه خدا بودن » ، « منش مردمی » را مشخص میسازد . رابطه هرانسانی با خدا ، رابطه « تخمهای خوشه » با « خوشه » است . خدا ، مجموعه به هم پیوسته تخمهای انسانهاست . این اندیشه ، رابطه انسان ، با حکومت وملت واجتماع را معین میسازد . خدا وملت وحکومت ، ویژگیهای گوناگون خوشه هستند . انسان ، مخلوق الله یا یهوه یا پدرآسمانی یا الهی دیگر نیست ، بلکه همان گوهر ومنش خودِ خدارا درخود دارد . درست ازهمین جا، تضاد « منش مردمی » ، با « هویت جهادی » مشخص میگردد . انسان ، مخلوق الله ویهوه و.. نیست ، بلکه « تخمی ازخدائیست که گوهرش ، خوشه همه انسانها= اجتماع وحکومت است» . چیزی مخلوقست که به آن « صورت داده شود » ، و« ازخود ، صورت نیابد » . الله ، گوهرِ بُریده ازمخلوقست وفقط ازراه واسطه اش ، ازانسانها ، اجتماع (امت) را خلق میکند ، تا برآنها حکومت میکند . ولی در « خدای خوشه گوهر» ایران ، انسانها درپیوستن به هم ، خوشه میشوند ، هم حکومت وهم ملت وهم خدا میشوند . ملت (مجموعه به هم پیوسته انسانها) وحکومت ، خداهست . اینست که در درقصه عطار(درمنطق الطیر) ، همه مرغان ، شاه خود را میجویند ، و درجستجوی شاه ناپیدا ، باهمدیگر، درمی یابند که خودشان باهم شاهند . ملت ، سیمرغ یا حکومت وشاه میشود . « شاه » ، نام ویژه « سیمرغ » بوده است   همه انسانها که باهم پیوند بیابند و خوشه بشوند ، سیمرغ ، یا خدا وملت وحکومت هستند . وقتی همه انسانها با هم پیوند بیابند وخوشه بشوند ، ملت هستند ، حکومت هستند ، خدا هستند . واین کشش گوهری به خوشه شدن ، درهرتخمی = درهرانسانی هست . این نیروی جمع شوی وملت شوی وحکومت شوی درهمه انسانها هست که میبالد ومیشکوفد و « می وخشد » . ازاین رو ایرانیها به ملت– پَت رَم= patram= pat-ram= پاد رام می گفتند. اینست که اصطلاح « وخشیدن » که گوهرتخم وبذررا که شامل هرجانی وانسانی هست ، معنای

بسیارگسترده وژرف دارد . « وَخش » ، به معنای افزایش ، نمو ، بالیدن ، سخن ، کلمه ، کلمه ایزدی، دم ، جان ، درخشش است. سخن وروشنی ازوجود انسان میروید . وَخشنی تن ، به معنای بزرگشدن، نموکردن، بزرگ گشتن ، بالیدن ، افزون شدن ، شعله ورشدن ، پیشرفت کردن ، ترقی ، بسط یافتن ، درخشیدن هست . اینکه انسان تخم (اصل = منشاء) است ومی وخشد ، معنائی بسیارفراگیر داشت . حتا « وخش » ، معنای « وحی » هم دارد . وحی ، رویشی از تخم وجود خود انسانست .

به عبارت دیگر، تخمِ خوشه خدا (ارتا) ، یا منش مردم (انسان) ، ازخود، شکفتن ، ازخود، سرازیرشدن ، ازخود، بالیدن ، یا درخود نگنجیدنست . انسان ، وجودیست که درخود نمیگنجد . انسان وجودیست که ازخود لبریزمیشود .ازخود ، میدرخشد . ازخود ، پیشرفت میکند. ازخود ، میگسترد . او همیشه بیش ازخودی میشود که بوده است . او، آینده میشود ، آینده خود را میآفریند . او بیش ازفکریست که داشته است و دارد . او هیچگاه « درخود نمی ماند » . او وجودیست افزاینده ، افزونخواه . انسان را نمیتوان درچیزی وظرفی وقفسی وجائی ، گنجانید . اورا نمیتوان در آموزه ای ، مکتبی ، عقیده ای ، مذهبی وایمانی گنجانید . او خود را درفراسویش ، درملت ودرحکومت و درحقوق ودراقتصاد و دراخلاق ودربینش ، میگسترد و دراین خودگستریست ، که به شادی وخوشی میرسد . او هیچگاه درپوست خود نمیگنجد . ازاین رو همین واژه « مَر= مار » در« مردم » به « مار» نیز اطلاق شد ، چون این جانور ، نماد « پوست اندازی ونوشوی » است . آنها ، درست برای این صفت ویژه ، به این جانورخزنده ، مار= مر گفتند . به همین علت ، در یزدانشناسی زرتشتی ودریهودیت ودراسلام ، پوست اندازی و ناگنجائی انسان درپوست خود را ، نمی پسندیدند ، و اهریمن وابلیس وشیطان را اینهمانی با « مار » میدادند . ایمان به آموزه وشریعت ودین آنها ، درست درقفس انداختن جان انسان بود . آنها « پوستی بر تن انسان

میدوختند » تا همیشه درآن پوست بماند . ولی « پوست اندازی » در« مار » را که نماد این « نوشوی و افزایش درخود وازخود » بود ، ناگفته گذاشتند ، و ویژگیهای زهر آگین دیگراورا ، شاخصه او ساختند . درحالیکه واژه « مار» ، درست بیان این پوست اندازی درخود افزائی اش بود . وانسان (مردم) ، خود را چنین « مر= مار» ی میدانست (مر+ تخم) . او ضمیری وروانی وخردی داشت که « پوست می انداخت » ، همیشه خود را نو وتازه میکرد ، درخود ، اصل فرشگرد ، اصل نوزائی ورستاخیزبود . درهیچ پوستی نمیگنجید . عقاید ومذاهب ومکاتب وایدئولوژیها برای او پوست انداختنی بودند و ازاین رو « محدود ساختن خود به هرفکری یا آموزه ای یا مکتبی یا ایدئولوژی یا مذهبی » ناسازگار با « ناگنجیدنی بودن منش مردمی » بود . ایمان به هیچ آموزه ای ومذهبی ومکتبی و... با این گوهر ناگنجا ، درتضاد بود . همین اندیشه ناگنجائی منش مردمی ، در جنبش عرفان ایرانی بازتابیده شد . چنانچه عطار میگوید :

نه کفرم ماند درعشقت ، نه ایمان
که اینجا ، کفر وایمان درنگنجد

کفروایمان ، دوگونه ایمان به دو آموزه محدود گوناگون است ، که منش مردمی انسانی را محدود میسازند . انسان ، درهیچ آموزه ای وفکری و مکتبی و مذهبی ومکتب فلسفی ای ، نمیگنجد . حقیقت انسان ومنش او ، درهیچ پوستی نمیگنجد . این ناگنجائی درخود ، که منش مردمیست ، اصل جنبش وشادی وجستجو هست .

فریدالدین عطار و فردوسی ، دوچهره گوناگون ولی متمم این خدا را که سیمرغ باشد در منطق الطیرودرشاهنامه ، نگاه داشته اند. درشاهنامه ، خدای دایه ومادر(هومای = هو+ مای = مادرِ به) که اصل مهربه هر جانیست ، تصویرمیشود ، ودر منطق الطیر، سیمرغ درچهره « ارتای خوشه وارتای فرورد » تصویرمیشود . ارتای فرود ، « جانان» است که همه جانها ، پس ازمرگ ، به او که « جانان =

مجموعه همه جانهاست » می پیوندند . ارتای خوشه (اردیبهشت) ، چهره افشاننده همه جانها است ، که همه جانها ازافشاندش ، درگیتی پیدایش می یابند . البته هرجانی که دارای چهاربالست ودرهرانسانی هست ، میتواند همیشه درزندگی ، بی هیچ واسطه ای به سیمرغ بپیوندد به معراج برود ، وبازگردد . این جانی که درهرانسانی هست ، در داستان عطار، نام « هُد هُد » را دارد . هُدهُد دراصل ، واژهِ « هوتوتک » بوده است که « هو+ توتک » باشد ، و « توتک » به معنای « نائیست که شبانان مینوازند » . هوتوتک به معنای « نای به » است که نام دیگرسیمرغ (مرغ نای = مرغ نی نواز) میباشد . « نای به » ، همان « وای به = باد نیکو= باد جان = اصل زندگی » است . درواقع هُدهُد ، « باد جان= اصل زندگی » ، یعنی همان « آتش جان = هوفریان = فرن » است که همان عنصرنخستین یا « ارتا » باشد .

هدهد ، درداستان منطق الطیر، راهبر همه مرغان به سیمرغست ، چون هدهد ، جان هریکی از مرغانست . ازاین رو نیز هد هد را با « قرعه » به رهبری برمیگزینند . « برگزیدن در قرعه انداختن » ، به معنای « برابری وهمگوهری همه مرغان یا همه انسانها باهمست » . همه انسانها میتوانند رهبربشوند . هدهد نیزکه « نای به = ارتا = سیمرغ » باشد درهمه هست ، چون همه آنها ، « تخمهای خوشه سیمرغ » هستند . راه رسیدن به سیمرغ آنست که همه ، درخود ودردیگری ، این « گنج نهفته » را بجویند . بدینسان ، انسانها درجستجوی اصل ، باهم ، درمی یابند که خودشان باهم شاه وخدا وحکومت وملت هستند. آنها درایمان به یک آموزه ، درتابعیت ازیک شریعت ، درقربانی کردن خواست خود و حل شدن درمشیت الله ، خدا وملت وحکومت نمیشوند ، بلکه آنها درجستجوی خدا یا اصل یا جان (ارتا = فرن = پری= زیبائی وعشق) درانسانها وخودشان ، به همه خدائی ، به همه شاهی ، به « مردمسالاری » میرسند . آنها باید این « منش مردمی » را درخود ودردیگران بجویند و بشناسند وبپرورند .

این « منش مردمی » به کلی با « هویت جهادی » ، فرق دارد که گوهرانسانی در ادیان نوری هست .
« ارتای خوشه = ارتاخوشت = اردیبهشت » که همان « سیمرغِ خود افشان = امرو= مـر» باشد ، درواژه « patram=pat+ram » که به معنای « اجتماع وملت » هست ، موجود است . پسوند « رَم = رَمه » دراین واژه ، دراصل به « خوشه پروین » گفته میشود . خوشه پروین یا رمه ، که مجموعه به هم پیوسته تخم همه گیتی هست ، همان « ارتای خوشه» میباشد . خوشه پروین ، مرکب ازیک ستاره ناپیدا وشش ستاره پیداودیدنیست . این شش ستاره ، خوشه اند . خود واژه « خوشه » به معنای « شش = 6= شه + شه = 3+3 » هست ، وخوشه پروین ، ششک نیزنامیده میشود . ارتای خوشه ، سه جفت تخم است ، و « شش = شه + شه = سه + سه » و «خوشه = اخو+ شه = سه تخمه » گواه براینهمانی خوشه پروین با ارتای خوشه (سیمرغ = هومای = هما) هستند. هنوز درکردی به خدا ، هومای میگویند . ستاره ناپیدا درخوشه پروین ، پیکریابی « بهمن = وهومن » است که نادیدنی وناگرفتنی است . بهمن که اصل خرد وبزم (= انجمن ، هماندیشی وهمپرسی درشادی)هست ، به سیمرغ (هما = ارتای خوشه = به تخم همه انسانها) تحول می یابد . ازاین رو درداستانها ، همای ، دختربهمن شمرده میشود . « داراب » ، فرزند زناشوئیِ بهمن با دخترش همای هست . این زناشوئی ، فقط معنای نمادین دارد . دراین گفتارنمادین ، میخواستند نشان دهند که هخامنشیان (دارا) ، ازتبار« خدایان ایران » هستند (هخامن = هومن = بهمن) . زرتشتیان نیز ساسان را که نیای ساسانیان باشد ، به همین اصل بازمیگردانند . این فقط برای دادن حقانیت به هخامنشیان وساسانیان بوده است . آنها با این گفته ، بیان میکردند که حکومتشان برپایه « خرد بهمنی » است .
ولی « رم = رمه = خوشه پروین = ارتای خوشه = سیمرغ » ، چنین معنائی نداشته است . سپس « رَم = رَمه » ، به هرمجموعه وکل

وتمامیتی گفته میشده است . و اصطلاح « شبان ورمه » هیچ ارتباطی با « چوپان وگله » ندارد . و« شبان= خشپان ، مانند شب » ، نام « آل = شهَ و درکردی = زنخدای زایمان = دایه = هومای » بوده است . نه « رمه » دراصل معنای « گله » داشته است ، نه « شبان » ، معنای « چوپان = فشوپان » . خدای ایران ، چوپان گله نیست ، بلکه جان همه « رمه = خوشه » هست . پیشوند واژه « پت رم = -pat ram» که « پَت = پات » باشد ، دراصل مانند « مر» و « سنگ » و « ییما » ، به معنای « جفتی وانبازی » است . باد(وای) که همان مرغ (وای) باشد ، اصل جفتی وانبازی (وای= دوای = دوتای به هم پیوسته) ، یا اصل آفریننده یا « آتش جان درهرانسانی » است که منشاء جنبش وشادی وبینش وروشنی وجوانمردی ومهردرهرانسانی است . بنابراین « پاد+ رم = ملت » به معنای جمع وکل به هم پیوسته است که باهمدیگر، جنبش وشادی وروشنی و بینش میآفرینند . انسانهائی که بتوانند با هم ، انبازوقرین وهمپرس وهمکارشوند و منشاء آفرینندگی گردند ، « یک ملت » هستند . این مفهوم « ملت » ، براساس « وحدت دینی یا وحدت مذهبی یا وحدت زبانی ، یا وحدت نژادی وقومی وطبقاتی و ایدئولوژیکی » نیست ، بلکه ملت ، برپایه « توانائی افراد برای همکاری وهمپرسی و همزیستی وخوشزیستی وهمآفرینی وهمیابی یا تفاهم » بنا نهاده میشود . همان اندیشه ای که عطاردر « جستجوی باهمِ مرغان » درمنطق الطیر، مفهوم وملموس ساخته است . انسانها هنگامیکه باهمدیگر، جستجوی حقیقت برای بهترزیستی دراین گیتی بکنند ، یک ملت ویک حکومت ویک خدا میشوند .